



"Examining and analyzing the experienced mystical thoughts of Attar's Masnavis based on the lesson "Thirty Morgh and Simorgh (phoenix)" in Farsi twelfth"

Ebrahim mohammadi¹

1 .Education, mashhad, Iran.

PhD in Persian language and literature

ABSTRACT

Keywords:

Mystical thoughts,
Masnavis of Attar,
mystic valleys,
stages of conduct,
authorities.

Background and Objectives: One of the beliefs of humankind in all div and spiritual religions, particularly Islam, is the emphasis on mystical beliefs. Mystical beliefs have been prevalent among a group of Muslims since the centuries of Islam. According to Attar, the paths that mystics follow divided into seven stages. Knowing, understanding, and traversing these stages is essential for every traveler on the path of mysticism. Therefore, a comprehensive introduction to Attar's mystical valleys is included in twelfth-grade textbook. This is necessary and essential for the young generation to become more familiar with these concepts. **Findings:** comprehensive introduction to the mystical stages from the perspective of Attar's masnavis (The Conference of the Birds, The Book of Secrets, The Book of God, and The Book of Affliction) is recorded, with sample evidence from the poems and brief interpretations at each stage. During the research, viewpoints from scholars in this field were written to complete the definition of the valleys. Given the importance of Attar as a model in the land of mysticism, in the twelfth-grade Persian textbook, lesson fourteen, "Simorgh and the Thirty Birds (Phoenix, Anqa)" explains the mystical ideas and valleys (Request, Love, Knowledge, Self-sufficiency, Monotheism, Wonder, and Annihilation) in a descriptive-analytical manner. **Conclusion:** In introducing and more clearly explaining the valleys, it was concluded that the structure of all Attar's masnavis is based on these seven stages, which the traveler must traverse to reach the beloved. Greater knowledge and awareness of these stages among the audience will facilitate the journey of the travelers.

1 .Corresponding author
✉ ebimmohi@yahoo.com

ISSN (Online):

DOI: 10.48310/rpllp.2024.15920.1144


Received: 1403/02/09

Reviewed: 1403/07/21

Accepted: 1403/08/06

PP: 14

Citation (APA): mohammadi, E (2023). "Examining and analyzing the experienced mystical thoughts of Attar's Masnavis based on the lesson "Thirty Morgh and Simorgh (phoenix)" in Farsi twelfth". *The Journal of research in Persian language and literature education*, 5(2), 41-55.

 <https://doi.org/10.48310/rpllp.2024.15920.1144>



بررسی و تحلیل اندیشه‌های تجربه‌مند عرفانی عطار باتکیه بر درس «سی مرغ و سیمرغ» در فارسی دوازدهم

مقاله پژوهشی

ابراهیم محمدی^۱

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی

چکیده

پیشینه و اهداف پژوهش: یکی از باورهای بشر در همه ادیان آسمانی و آیینی و بویژه دین اسلام تأکید بر اعتقاد عرفانی است. باورهای عرفانی از قرون ابتدایی اسلام در میان گروهی از مسلمانان رواج پیدا کرده است. وادی‌هایی که تعدادشان از نگاه عطار به هفت عدد می‌رسد. دانستن، شناختن و پیمودن این مراحل برای هر سالک در مسیر عرفان بایسته است. از این‌رو، معرفی کامل‌تر وادی‌های عرفانی عطار که در کتاب درسی سال دوازدهم آمده است، برای آشنایی بیشتر نسل جوان با این مفاهیم، لازم و ضروری است. یافته‌ها: معرفی کامل مراحل عرفانی از دیدگاه مثنوی‌های (منطق‌الطیر، اسرارنامه، الهی‌نامه و مصیبت‌نامه) عطار با نمونه شواهدی از اشعار و تفسیرهای اجمالی در هر مرحله به ثبت رسیده است. در اثنای پژوهش، نقطه‌نظراتی از محققان این حوزه برای تکمیل تعریف وادی‌ها به‌نگارش درآمده است. با توجه به اهمیت عطار به عنوان الگو در سرزمین عرفان، در کتاب فارسی دوازدهم، درس چهاردهم، «سی مرغ و سیمرغ» به تشریح اندیشه‌های عرفانی و وادی‌های (طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فنا) به صورت توصیفی-تحلیلی می‌پردازد. نتیجه‌گیری: در معرفی وادی‌ها و تشریح آشکارتر آنها به این باور دست یافته شد که ساختار همه مثنوی‌های عطار بر پایه همین هفت مرحله است که سالک برای رسیدن به معشوق ناچار است تا از این مراحل بگذرد. شناخت و آگاهی بیشتر مخاطبان به این منازل، مسیر پیمودن سالکان را هموارتر خواهد کرد.

DOI:

10.48310/rplp.2024.15920.1144

واژه‌های کلیدی:

اندیشه‌های عرفانی،
مثنوی‌های عطار،
وادی‌های عرفانی،
مراحل سلوک،
مقامات.

۱. نویسنده مسئول

ebimmohi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۶

شماره صفحات: ۱۴

مقدمه

عارف، برای دست‌یابی به اندیشه‌های عرفانی باید مراحل و منازل تجربه دینی را از پیش گذرانده باشد. مقامات عارف، اندیشه‌های مکتبسه اوست که در مسیر عرفان دریافته است. یعنی با تلاش و کوشش فراوان و تحمل خطرات گذرگاه‌های صعب‌العبور حیرانی به اندیشه‌های عرفانی دست یافته است. اما احوال عارف، همان حالت‌هایی است که در پیمودن راه عرفان و چرخه دورانی مقامات به دست می‌آورد. احوال موجود در وجود عارف، برگرفته از موهبت و فیض الهی است. «احوال از جمله مواهب‌اند و مقامات از جمله مکاسب.» (فاخوری و جر، ۱۳۸۱).

پس مقامات، روش‌های رسیدن به احوال سالک است که سبب تغییر در حال او می‌شود؛ بنابراین، احوالی که نصیب عارف می‌شود، عنایت و لطف پروردگار است که از عالم معنا و ملکوت بر جان سالکی که در راه سلوک است، ریخته می‌شود. «احوال، مواهب علوی سماوی است و مقامات طرق آنهاست.» (همان). از این رو، آشنایی با اندیشه‌های عرفانی از نظر عطار، مسیر درک موضوع حقایق عرفانی را هموارتر خواهد ساخت. عطار، در راه عرفان، اندیشه‌هایی را معرفی می‌کند که بدون وجود این مفاهیم و درک حالات موجود در این مقامات، گذر از دامنه‌های پر پیچ‌وخم و دره‌های ناهموار مسیر عرفان، بسیار سخت و طاقت‌فرسا است. «این مقامات مرحله‌ای است که هرگاه سالک آنها را طی کند به حق واصل می‌گردد. وسعه وجودش به جایی می‌رسد که همه چیز را در خود می‌بیند.» (فروزانفر، ۱۳۵۳).

گذر از اندیشه‌های دینی، برای همه مؤمنان امکان‌پذیر است. برای دست‌یابی به اندیشه‌های عرفانی، باید از دره تجربیات دینی عبور کرد و سپس به کوهسار اندیشه‌های عرفانی دست یافت و چون سالک به سلامت بگذرد، در هر مقامی به حالاتی دچار خواهد شد که نمی‌توان نامی جز تجربه عرفانی بر آن نهاد؛ بنابراین، مقدمه دست‌یابی به تجربه عرفانی، داخل شدن در اندیشه‌های عرفانی است. باور به همین اندیشه‌ها و طی نمودن مسیر آنهاست که سالک را در هر منزلی، صاحب تجربه می‌گرداند. فهم اندیشه دینی در حوزه فعالیت‌های جسمانی امکان‌پذیر است، اما رسیدن به تجربه عرفانی و غرق در حقایق ربّانی مربوط به فعالیت‌ها و جنبش‌های روحانی روح است. یا همان انرژی نامرئی که در وجود هر انسانی پنهان است. «روح به‌زعم عطار متعلق به عالم اندیشه است و بنابراین آنچه را که روح الهی می‌نامند، در انسان به ودیعه نهاده شده و میان آدمیان مشترک و یگانه و ازلی است.» (محمدی ملایری، ۱۳۷۴).

بیدار کردن قوای روحانی و اتصال آن با مرکز انتشار نور (خداوند)، مقدماتی می‌طلبد که خواهنده آن، ناگزیر از انجام آنهاست. آنچه که عارف در تجربه عرفانی بدان می‌بالد، محصول اعتباری می‌داند که از اندیشه عرفانی به دست آمده است و آنچه که عارف به سالک وامی‌نماید اندیشه عرفانی اوست که محصول آموزه‌های عرفانی و تحلیل آنهاست. اما تجربیات دربردارنده شهود و بروز قلبی است که به واسطه تغییر حال در اثر پیروی از اندیشه‌های عرفانی به دست می‌آید؛ و آنچه عارف با دانایی و هشیاری بیان می‌کند، مجموعه اندیشه‌های عرفانی اوست. اما برای بیان تجربه‌ها، گاهی هشیاری می‌تواند اهرمی مخالف این اقدام باشد. دغدغه‌ای که پژوهشگر را بر آن داشت تا به این موضوع بپردازد وجود اندیشه‌های عرفانی در کلام عارفان و چگونگی بازگویی این اندیشه‌ها توسط عارف مورد بحث، عطار، به سالکان و مخاطبان است. از آنجایی که عطار یکی از پیشگامان عرفان اسلامی است و بعد از سنایی اصطلاحات عرفانی را به‌وفور در اشعار خویش به کار گرفته است، با توجه به قدمت بهره‌گیری از اصطلاحات عرفانی در کتب مورد بحث، لازم است، اندیشه‌های عرفانی وی را که برخاسته از باورهای اوست، مورد بررسی و پژوهش قرار داد. اندیشه‌های عرفانی که بیانگر حالات و مقامات عارف است؛ و مقدمه کسب تجربیات عرفانی است.

برخی از پژوهشگران، خلط بحث کرده و تفاوتی میان این دو قائل نشده‌اند و بر همین اساس اندیشه‌ها و تجربیات عرفانی را یکی دانسته‌اند در صورتی که این دو در دو زمان و مکانی متفاوت، همراه و مکمل همدیگرند. از این رو برای شناخت اندیشه‌ها و حالاتی که در وجود عارف می‌آفریند، راهی جز تبیین و تشریح آنها وجود ندارد. در این راستا، مراجعه به کتب مورد بحث در این زمینه، امری واجب و راهی صائب است. پژوهش مورد بحث به این دلیل به کتاب سال دوازدهم و درس «سی مرغ و سیمرغ» پرداخته تا بتواند مخاطبان و دانش‌آموزان را با اندیشه‌های عرفانی عطار بیشتر

آشنا سازد و مسیر عرفان را با بهره‌گیری از کتب عطار به شیوه‌ای هموارتر پیش روی مخاطبان قرار دهد و به دنبال اثبات بیان وجود اندیشه‌های عرفانی تجربه‌مند توسط عارف در مراحل از مسیر عرفان است. باتوجه به این نوع دیدگاه برای بررسی پیشینه پژوهش در منابع موثق به این مهم دست یافته شد که پژوهشی جامع و کامل در مجموعه کتب مورد بحث (الهی‌نامه، اسرارنامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه) انجام نگرفته است. خلأ منبعی موثق در این زمینه، سبب شد، تا پژوهشگر را به افتناع برساند که با بهره‌گیری از مثنوی‌های عطار، موشکافانه این موضوع را به بحث بگذارد. اهداف مهم عنوان مورد بحث را در برابر دیدگان علاقه‌مندان و مشتاقان اندیشه‌های وی قرار دهد.

بحث و بررسی

اندیشه‌های عرفانی، باورهای اعتقادی عارفان در مسیر عرفان است. عارفان و به‌ویژه، عطار باور دارند که این اندیشه‌های برساخته عرفانی، فراتر از هر اندیشه کلامی و غیرکلامی است و زادگاه آن را در چهارچوب قواعد عرفانی می‌دانند و ارتباط تنگاتنگ روح انسان با این اندیشه‌های عرفانی است که او را صاحب مکشوفات و مشهوداتی می‌گرداند که در هیچ اندیشه موجود دیگری نمی‌توان یافت و دریافت؛ بنابراین روح انسان که خانه‌نشین عالم ناسوت گشته است، مدام به دنبال اسطربلابی است تا بتواند خود را به اصل خویش یا عالم معنا بکشد.

وادی‌های عطار، جریان سلوک عرفانی را پیش چشم علاقه‌مندان می‌نهد. به قول دکتر شفیع کدکنی: «قبل از عطار، کسی به نام‌گذاری و رده‌بندی عقبات سلوک بدین‌گونه نپرداخته است. هر مؤلفی که در این قلمرو به تألیف کتابی پرداخته است مسائل این راه را به‌گونه‌ای ویژه خویش دیده و بر اساس همان دید، طبقه‌بندی مسائل و بحث درباره آنها کوشیده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸). عطار، هر رونده‌ای را که پای در این مسیر گذارد به شرط اجرای دقیق قوانین، صاحب کمالاتی می‌داند و دل او مأمّن معرفت حق خواهد شد. در بطن این مقامات چیزی جز رسیدن به حقیقت نیست. «هفت وادی در سیرو سلوک طریقت رازی درونی است که عطار نیشابوری با دقت و همت به حقیقت وجودی این مراحل پی برده است. شاید از نخستین روزی که انسان در راه معرفت گام نهاده خود شاهد دگرگونی‌های معنوی و حالات درونی بوده است.» (ثروتیان، ۱۳۸۴).

اندیشه‌های عرفانی تجربه‌ساز عطار

طلب

صاحبان درد، واقفان و موافقان تجربه عرفانی‌اند. کسی که درد غربت ندارد به دنبال قربت معشوق نیست. عاشق تا در فراق است به فراغ دست نیابد. فراغت، مکان - زمان، ثابتی است که عاشق پیوسته به دنبال آن است و چون به «آن» پیوندد، خبر از خویش ندارد. اولین گام عاشق، «طلب» است و به قول «ابن سینا» «ارادت» است. (ر.ک. اشارات و تنبیهات، ص ۲۵۱). «در نمط نهم اشارات (مقامات‌العارفین) ابن سینا در آغاز در خصوص این که سیروسلوک الی‌الله با طلب آغاز می‌گردد، مطالبی آمده است.» (شریفی و سلطانی، ۱۳۹۴). به قول «برتلس» نقش اول در آموزه‌های حلاج نیز از آن «اراده» (مشیت) است. (ر.ک. تصوف و ادبیات تصوف، ص ۳۹). پس اراده، همتای طلب است. پس «شرط ایمان و وصال، آن است که یار «بطلبد» و کوشش مؤمن آنکه سراپا «گوش» باشد تا آن «ندا» را بشنود و کارش آنکه وقت ملاقات را «پاس» دارد.» (آگوستین قدیس، ۱۳۹۱). از نگاه عطار، برای رسیدن به محبوب، گریزی جز گذران از مقامات تعریف شده، نیست.

مُحال است که سالک بتواند برای عبور از دالان معرفت، بدون خالی‌شدن از وابستگی‌ها بدان دست یابد. عطار، وادی «طلب» را این‌گونه معرفی می‌کند: سرزمین درد و بلا (دردها هر یک به سویت می‌دود)، گذشتن از همه چیز و رهاکردن هر آنچه مانع راه است (ملک و ملک درباختن و انداختن)، نترس بودن (سر نهادن برای سیر دیدن)، دیوانه‌وار به سمت معشوق رفتن (بوی خون را دیدن و بگذاشتن)، و همچون پروانه خود را بر آتش عشق معشوق زدن (جان خود بر آتش جانان زدن)، پذیرفتن همه شماتت‌ها و درخواست‌های معشوق (هر جواب تلخ را بر دل زدن) و دست از تلاش

برداشتن (جهد کن در این مقام از جان‌ودل)، ایثارگر و جان‌نثار بودن، (جان‌نثاری در رهش بی‌چون‌وچند)، از خواسته خود دست‌نکشیدن، (در طلب هر لحظه طالب آمدن)، آسودگی بدون حضور معشوق را رهاکردن (جز به لیلی کی گزینم راحتی)، همیشه طالب بودن (فکروذکر و ورد نامش هر زمان)، و در این مسیر صبوری پیشه کردن... (صبر کن تا در رسی در بار او)، و هر کسی را که در «طلب» گام نهد، صورتی بر دیوار می‌نامد. طالب طلب‌کننده را صاحب گنج مقصود می‌خواند و در نهایت به سبب خزیدن در «طلب» و بی‌اختیار از حسّ و حال آن مقام، کسانی را که برای رسیدن به مطلوب، لباس طلب بر تن ندارند، بیگانه‌ای بیش نمی‌داند و اینان کسانی‌اند که درگیر جسم و خواهش‌های نفسانی‌اند و مطلوب نیز سواری در پی آنان نمی‌فرستد.

هر که غایب شد ز ملکش ای عجب / او نپرسید و نکرد او را طلب (منطق‌الطّیر، ۱۳۹۸)

و چون از همه هستی خود، دست بکشی و به هستی هستی‌آفرین، دست آویزی، و حال، آن مطلوب است که دو اسبه، طالب طلب توست.

من چو غایب گشتم از وی یک زمان / کرد هر سویی طلب‌کاری روان (منطق‌الطّیر، ۱۳۹۸)

سالک به سبب اشتیاق و هیجان وجودی خویش به دنبال هم‌رازی با معشوق است و چون جرعه‌ای از آن باده ناب جام، طلب می‌کند و قطره‌ای از آن می‌نوشد، همه جهان و جهانیان را در وجود همان یک جرعه می‌بیند و بر اثر بی‌هوشی که از شهید دست ساقی به دست آورده است به یاد محبوب، کل هستی را به فراموشی می‌سپارد. چنان غرق در این وادی است که لحظه‌ای در جایی ساکن نیست و مدام در ره جانان، جان‌نثار می‌کند. آسودگی معنایی ندارد و چون یکدم از خواسته خود غافل گردد، عطار، امضای خروج از مسیر عرفان او را در صفت «بی‌ادبی» نگاشته است.

نه زمانی از طلب ساکن شود / نه دمی آسودنش ممکن شود

گر فروافتد زمانی از طلب / مرتدی باشد، در این ره، بی‌ادب

(منطق‌الطّیر، ۱۳۹۸)

عطار، سر سلسله طالبان جویای حق (پیامبر اسلام) را محو در اشارات حضرت حق می‌بیند و جایگاه «طلب» را برای سالکان طریق معرفی می‌کند.

در طلب بر خود بگشت او هفت بار / هفت پرگار فلک شد آشکار

هر نظر کز حق به سوی او رسید / کوکبی گشت و طلب آمد پدید

(منطق‌الطّیر، ۱۳۹۸)

و این‌گونه شد که حتی یک‌لحظه هم دست از طلب برداشت و این ایده را پیوسته با خود بیان می‌کرد و در خود عیان می‌داشت. «مرد نباید که لحظه‌ای از طلب باز ایستد و در این راه اگر معشوق او را به سنگ بزند یا به گوهر بنوازد تفاوتی نکند.» (ثروتیان، ۱۳۸۴).

از طلب یکدم فرونشسته‌ام / روز تا شب خویش را می‌جسته‌ام

(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)

چون طلب از دوست دیدی سوی دوست / این نظر را گر نگه‌داری نکوست

(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)

عشق

بزرگ‌ترین و معتبرترین وادی است که صوفیان مسلمان، برای حرکت در مسیر عرفان، در آن قدم می‌گذارند. اصالت و رسالت رکن طریقت است. همان‌گونه که عشق در عالم تصوّف مهم و معناپذیر است در مقابل آن، عقل و فکر در فلسفه، بنیان هستی را پی می‌گیرد. جوشش دریای عشق در اقیانوس جان هر عاشقی به روشی متفاوت در حال تپیدن است. از این‌رو، شناخت هر عاشق و حس و حال او در ارتباط با نیروی عشق با معشوق دیگرگون است. «عشق یعنی ستایش ویژگی‌هایی از معشوق که نوید جبران ضعف‌ها و کمبودهای ما را می‌دهد؛ عشق کاوشی است برای کامل‌شدن.» (دوباتن، ۱۳۹۵).

«رنه آلدی»، قدرت عشق را فراتر از اقلیم خاصی می‌داند و حد و مرزی برای آن قائل نیست؛ بنابراین عشق را بخشی از روح و روان آدمی می‌خواند و خانه آن را همان جایی می‌داند که لرزش تارهای عاشق و معشوق در آن جا تعبیه شده است. وی عشق را در زمره قلمرو جسمانی نمی‌داند که جایگاه آن در حد جنسیت تنزل یابد. از این رو، عشق را که «جایگاهش در مرتبه روان است که شاید مرکز هرگونه هستی است، و عشق نمایشگر تجلی عمده آن هستی و زندگی می‌نماید.» (آلدی، ۱۳۷۸).

بسی جان‌ها در این یغما ببردند به کلی جان ما از ما ببردند (سرنامه، ۱۳۹۷)

استحکام اسطراب عشق در طلب طالب و مطلوب معنا می‌یابد و میزان درجه عشق، به اعتبار عشق‌ورزی طرفین وابسته است. یعنی «هر چه شأن و منزلت عاشق (یا معشوق) والاتر باشد، رضایت و شغف معشوق (یا عاشق) نیز بیشتر است. در نتیجه حاصل معشوق خدا بودن این است که هم نیاز عارف عاشق به مقبول افتادن در پیشگاه محتشم حق و قدر دیدن به تمام و کمال، برآورده می‌شود و هم متعاقباً این حاجت وی که عرض وجود و خودنمایی کند، تشریف می‌یابد.» (ستاری، ۱۳۷۴). مقدمه کسب تجربه عرفانی در درجات عرفانی «عشق» است. عارف، یک عاشق است، همیشه زنده است. اگر عارف، عاشق نباشد، مرده است. مسیر عرفان و تصوف بدون عشق، اعتباری ندارد؛ زیرا که طریقت با عشق معنا دارد و جوهر حقیقی عرفان، آن عشق ناب و بی‌آلایشی است که خداوند بر دل عارفان به ودیعه نهاده است تا با توسل به آن، راه رسیدن به عالم معنا و سرمنزل مقصود را بر خود هموار نمایند.

دلا یک دم رها کن آب و گل را	صلای عشق در ده اهل دل را
ز نور عشق، شمع جان برافروز	زبور عشق از جانان درآموز
چو داود آیت سرگشتگان خوان	زبور عشق بر آشفته‌گان خوان
حدیث عشق ورد عاشقان ساز	دل و جان در هوای عاشقان باز
چو عود از عشق بر آتش همی سوز	چو شمعی می‌گری و خوش همی سوز

(سرنامه، ۱۳۹۷)

عطار، هیچ نیرویی را در برابر عشق قرار نمی‌دهد. حتی عقل که فرمان‌بر همه اعضا و رفتارهای بشری است، در مقابل عشق، هیچ می‌انگارد و در محدوده فهم عشق، هیچ اعتباری برای آن قائل نیست. وی کسی را که عشق در وجود او لانه گزیده، همانند آتش می‌خواند. عالم عشق و عاشقی فراتر از درک آدم عاقل است. به محض وجود یافتن، همه موانع را از سر راه برمی‌دارد. هیچ چهارچوبی را بر نمی‌تابد مگر در حیطة هستی خویش.

ور به چشم عقل بگشایی نظر	عشق را هرگز نبینی پا و سر
مرد کارافتاده باید عشق را	مردم آزاده باید عشق را

(منطق الطیر، ۱۳۹۸)

عاشقان را نیست با اندیشه کار	مصلحت‌اندیش باشد پیشه کار
عشق، بر معشوق چشم افتادن است	بعد از آن از بیدلی جان دادن است

(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)

چو آید لشکر عشق از کمین‌گاه	نماند عقل را از هیچ سو راه
دو عالم سایه خورشید عشق است	دو گیتی حضرت جاوید عشق است

(سرنامه، ۱۳۹۷)

هر که را با عشق دم‌سازی فتاد	کمترین چیزیش جانبازی فتاد
------------------------------	---------------------------

(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)

عاشق، در ره عشق، باید غرق آتش شود و افزون‌تر از آن، باید که خانه دل او آتش سوزان شود. (در بلای عشق باید غرق شد)، آدم عاشق، هیچ ارتباطی با احتیاط ندارد. او فقط به دنبال هدف است و هیچ چیزی را به جز هدف ترسیم شده در پیش‌فرض خویش، نمی‌شناسد و به سوی مقصد حرکت می‌کند. نه به خود می‌رود؛ بلکه «او می‌کشد قلاب را»

(سعدی، ۱۳۴۲). همه هستی را که در هستی عشق جای ندارد در می‌بازد. به نقطه اتصال با معشوق می‌اندیشد. به گذشته فراموش شده و به آینده ناشناخته، ارتباطی ندارد و پیوسته بنده «ابن‌الوقت» است. جان او در پیوستن با جان معشوق، سیال است. مرام او آزادی است و خود را رهاکردن از هر قید و بندی که مسیر رسیدن به معشوق را بسته باشد. عاشق، همیشه به عشق محبوب، زنده‌دل است. اعتبار عشق‌ورزی در اتحاد ضدین است: دردآفرین درمانگر است. برملاکننده، رسواگر و الانگر، بیگانه با خرد، جان‌باختن پیشه اوست. مفلس از هر چه در مسیر عشق محبوب است. عاشق، رفاصه‌ای بی‌پاوسر است. خانمان‌سوز و آواره‌گر است و چون گوی راستین در راه معشوق است و عاشق، آنگاه به اسرار دست می‌یابد که هیچ اعتباری برای وجود سر بر تن خویش، قائل نباشد و به قول عطار «اگر بی‌سر شوی این سر بدانی» (اسرارنامه، ۱۳۹۷) و یا عاشق‌پیشه‌ای چون «حلاج» که چنان در جام عشق غرق گشته بود که فرقی میان آب روان و خون جبهان نمی‌نهاد. به‌گونه‌ای که با خون خود دو نیمه روی را غسل می‌داد تا روی زرد او به رنگ گلگونه درآید. تا مبادا حسودان بدگهر و عنودان بی‌صفت، از نگاه بیمارگونه خویش، ضعفی در طراوت عشق‌ورزی او دریابند. عطار در این باره، چنین می‌نگارد:

تا بود در عشق، مرغ جانت چست	روی می‌باید به خون خویش شست
(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)	
از عبارت برتر است و از بیان	شرح‌دادن حال عاشق جاودان
هم نیارد داد شرح حال‌ها	گر زفان گردد دو گیتی سال‌ها
(مصیبت‌نامه، ۱۳۹۷)	
کمال عشق هم در رتبت عشق	کمال قدسیان در قربت عشق
(اسرارنامه، ۱۳۹۷)	

معرفت

جامه معرفت را بر تن هر کس ندوزند. عاشق بی‌جان و جایی می‌طلبد. بی‌پا و سرتر از عشق، وادی معرفت است. آن‌جا که عاشق به محل شناخت محبوب می‌رسد. آن‌جایی است که سالک، کالبد و تن را رها می‌کند و روح و روان را که جایگاه اصلی مسیر شناخت عرفان است، پیش رو می‌گذارد. در این محل، فقط بیننده محبوب است و غرق همه هستی او می‌شود. سالک، در این موعد، باطن‌گر است. از ظواهر دوری می‌جوید. اسراربین و غواص بحر الهی است. خودشناسی را پیموده و به محبوب‌شناسی رسیده است. پاسبان مسیر عشق‌ورزی با معشوق است. شب‌زنده‌داری و راز و نیاز با معشوق، پیشه اصالت و هویت اوست. چون آفتاب معرفت از آسمان ولایت معشوق منور گردد، جویندگان جام معرفت او هویت خود را درمی‌یابند و جایگاه هستی خویش را در حقیقت راستین حق، خواهند یافت. همه وجود افسرده او به سبب تابش نور معرفت الهی، چون گلشنی طرب‌انگیز گردد که در این گذر، ظواهر بسته‌پا را که چون پوستی چروکیده مانع رسیدن نور عشق به آیینة صافی قلب است، براندازد و چون در باطن مأوا گزینند، جز دیدار معشوق به رقیبی دیگر مشغول نگردد. به هر طرف که بنگرد، - نباتات، جمادات و جامدات و ... - به جز کوی و روی محبوب نبیند. اینجاست که هزاران اسرار الهی برای او فاش می‌گردد.

روی چون بنمایدت چون آفتاب	صد هزار اسرار از زیر نقاب
ورنه باری خاک ره بر فرق کن	خویش را در بحر عرفان غرق کن
این یکی محراب و آن بت یافته‌ست	معرفت، زاینجا، تفاوت یافته‌ست
از سپهر این ره عالی‌صفت	چون بتابد آفتاب معرفت
بازیابد در حقیقت صدر خویش	هر یکی بینا شود بر قدر خویش
خود نبیند ذره‌ای جز دوست او	مغز بیند از درون نه پوست او
(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)	

«کاشانی» به مراتب معرفت به نیکی پرداخته است. «معرفت، امری وجدانی است و تقریر از آن قاصر. اما علم مقدمه آن است پس معرفت بی علم مُحال بود. و علم بی معرفت وبال.» (کاشانی، ۱۳۸۹). معرفت، میدان وسیع عرفان است. و چون سیمرغی است که تاج عزت بر سر دارد. یگانه تاز میدان معرفت، معرفت است. و در بند هیچ اندیشه بی ریشه‌ای نگردد. گوهری ارزشمند است که از باطن اقیانوس جلال صاحب معرفت، رخ‌نمایی کرده است. قوت روح در خوان نعمت اوصاف اوست. حیات معرفت روح، از معرفت هستی‌بخش جهانیان است.

زبان علم می‌جوشد چو خورشید زبان معرفت گنگ است جاوید

(الهی‌نامه، ۱۳۹۲)

معرفت، سرای دل است. آنچه که مؤمنان را در راستای بندگان صاحب سر می‌شناساند، معرفت دل است. بندگی با دل، بنده را در بند معرفت محبوب می‌نشانند. صاحبان استدلال و استدراک عقلی، راهی بدان سرای ندارند. «معرفت، کشفی یا عیانی معرفتی است که در آن حال، تمام شکوک و شبهات از پیش سالک حقیقین برخیزد و به کشف و عیان بیند آنچه که به نظر و استدلال نتوان دانست.» (سعیدی، ۱۳۹۲). و به دنبال تعریف «معرفت» انواع آن را ذکر می‌کند که اگر چه «معرفت» یک واژه است، اما مفاهیم متعددی گوناگون و گسترده‌ای در خود نهفته دارد. و گشایش این مفاهیم برای روندگان راه عرفان و جویندگان معرفت الهی است.

معرفت، در دل سالک طریق، مأوا گزیند و به عنایت محبوب، اسرار بر وی آشکار شود و قلب او مأمّن شهود معرفت الهی گردد. «آناند که خدا را با قلوبشان مشاهده می‌کنند و برای آنان چیزی کشف می‌شود که برای دیگر بندگان خدا وجود پیدا نمی‌کند.» (همان).

هست دایم سلطنت در معرفت جهد کن تا حاصل آید این صفت
هر که مست عالم عرفان بود بر همه خلق جهان سلطان بود

(منطق الطیر، ۱۳۹۸)

استغنا

در مورد جایگاه وادی «استغنا» در میان عرفای پیش از عطار، تحقیقاتی انجام شده که پس از بررسی‌های به عمل آمده، نشانی از وجود این وادی در میان آنان به دست نیامد. هر کجا سخنی از منازل و مراحل عرفانی در میان بود، نام این وادی جایی در آنجا نداشت؛ بنابراین، عارفان پیش از عطار، درباره این وادی سخنی به میان نیاورده‌اند. چنانچه محقق آثار ویژه عطار، آقای دکتر شفیعی کدکنی چنین نتیجه‌ای را به ثبت رسانده است: «در متون عرفانی قبل از عطار هرگز از مفهوم استغنا به عنوان یک مرحله از مراحل سلوک، سخنی به میان نیامده است، اما همیشه به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ارباب سلوک مطرح بوده و درباره آن سخن گفته‌اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸). هر چند به طور خاص سخنی از لفظ «استغنا» نیامده است، بلکه مفاهیم و برداشتهای فراوانی در حد این مرحله از نگاه عرفا، معرفی شده است.

هفت دریا یک شمر اینجا بود هفت اخگر یک شرر اینجا بود
هشت جنت نیز اینجا مرده‌ای ست هفت دوزخ همچو یخ افسرده‌ای ست
صد هزاران سبزپوش از غم بسوخت تا که آدم را چراغی برفروخت
صد هزاران جسم خالی شد ز روح تا درین حضرت دروگر گشت نوح
صد هزاران خلق در زَنار شد تا که عیسی محرم اسرار شد
صد هزاران جان و دل تاراج یافت تا محمد یک شبی معراج یافت

(منطق الطیر، ۱۳۹۸)

اینجا سرزمین بی‌نیازی از هر نیازمند است. حتی بی‌نیاز از خود، سالک، در این مرحله، مستغنی است از هر توانگری که خود نیازمند دیگری است. پس خداوند ذاتی است بی‌نیاز از هر نیازمندی. بنده نیز در این منزل، باید نیازمند بی‌نیازی باشد که او در هیچ امری به هیچ نیازمندی، نیازمند نیست. و سالک نیز متقابلاً خود را بی‌نیاز از هر

نیازمندی می‌داند. زیرا در زیر چترِ توانگری قدم نهاده که به هیچ وجهی به هیچ موجودی نیازمند نیست. این که دکتر شفیع کدکنی، اساساً وجود وادی استغنا را بی‌ربط به سالک می‌خواند، «استغنا: باد بی‌نیازی حق است که می‌وزد. چیزی است که به یک معنی ربطی به سالک ندارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۸) به نظر درست نمی‌نماید، زیرا طی نمودن وادی‌های عرفانی برای سالک و رونده راه است نه برای وجودی که موجود نیست. و این وجود مستغنی، چه نیازی به وادی و مرحله و منزل دارد؟! بلکه او مرکز قطب است و برای کسی و به دور کسی حرکتی ندارد. سالک در این چرخه دورانی عرفان، برای دیدار جانِ جانان، برای رسیدن به لقاء او، خود را در چهارچوبی قرار داده که با طی کردن آنها به مقصود خویش خواهد رسید.

سالک، در این ایستگاه، هر آنچه هست، هیچ می‌بیند. (کلّ عالم را به یک جو می‌دهد)، درباختن هر آنچه از نیازمندان در وجود، بوده است. یعنی ترک خود و آنچه مآثرک دیگران است. دیگران نیازمند در برابر دیگر بی‌نیاز به هیچ می‌مانند. با قدرتِ تمام و کمال در ره عرفان به دنبال دیدار معشوق رفتن تا بدانجا که به رنگ معشوق درآمدن و همه او باشد و هیچ در میان نباشد.

گر شد اینجا، جزو و کل، کلی تباه
گر به یک ره گشت این نه طشت گم
کم شد از روی زمین یک برگ کاه
قطره‌ای در هشت دریا گشت گم

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

همه رنگ‌های موجود، در یک رنگ وجود، رنگ می‌بازند. هر چه در گستره انبساط است، منقبض گردد و هر چه در صبح گلوگیر انقباض است، منبسط گردد. پس از آن قطره‌ها دریا شود و دریا چون آبگیری کوچک پدید آید. آنچه در بود است، زاییده نبود است. پس چون «بود» فرزند «نبود» است، پس وجود «بود» در بود و نبود به چه کار آید؟
قطره‌ای است این جمله از دریای بود
بود فرزند نبود آمد چه سود؟

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

سالک، اینجا غرق در بلا تکلیفی در تکلیف است. «نه شدن روی است و نه استادنت» (منطق‌الطیر، ۱۳۹۸). اقیانوس آتش است. می‌سوزاند و همه چیز را به رنگ خود درمی‌آورد. و برق غرنده آن، جمله رنگ‌های موجود را در سیاهی مطلق فرومی‌برد. و هر چه در عالم هست و نیست، هست، با خاک یکسان می‌گرداند. به گونه‌ای، که انگار از اول، باطن پوچ در لباس هیچ، پوشیده بوده است.

برق استغنا چنان اینجا فروخت
کز تف او صد جهان اینجا بسوخت

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

عطار، این وادی را خون‌فشان می‌داند و رونده این مسیر را مبارزی کارآزموده و بالغی جان‌نثار معرفی می‌کند. و زنهار می‌دهد به کسانی که خود را به جان و دل، وابسته می‌دارند و چنان سخت‌گیرانه به تشریح این وادی پرداخته که وابستگان به‌جان را در گروه مشرکان قرار می‌دهد. وزان پس، یک شرط کارساز و نفس‌گیر، پیش روی سالک می‌نهد که اگر از زمره جان‌فشانان است به گذر از وادی «استغنا» پافشاری نماید.

جان برافشان در ره و دل کن نثار
ورنه ز استغنا بگردانند کار

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

به استغنا نگر گر می‌ندانی
غم گاهی مخور ای کاهدانی

(اسرارنامه، ۱۳۹۷)

توحید

عطار، در معرفی این وادی، دوئیت را به صلاح سالک نمی‌داند. دوگانگی در این فضا معنایی ندارد. سالک را از هر وابستگی، رها می‌داند. «دوری گزیدن از علائق دنیوی تا آماده شود برای شهود حقایق.» (سعیدی، ۱۳۹۲). فرد بودن، منتهای نیت سالک است. و ویژگی‌های دیگری را در این مقام، برای عارفان برمی‌شمارد. به درجه فردیت رسیدن، در هزاران نقش گونه‌گون به یک فاعل دست یافتن، بیگانه از هر آشنایی به جز فاعل یکتا، یکی بودن و یکی شدن از آن

جهت که خدا تو را برای خود می‌سازد. «پس همه را از آن روی نبیند که بسیار است بلکه از آن روی که یکی است و آن عالی‌تر مرتبه است در توحید.» (غزالی، ۱۳۷۷). و در این مقام وجود منتخب خدا، در وجود سیمای آن یگانه، به‌گونه‌ای غرق می‌گردد که «جز ذات و صفات واحد در نظر شهود او نیاید.» (ر.ک. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. ص ۱۵۱). و گریز از هر غیر را در پرونده این وادی به‌ثابت رسانده است. امام محمد غزالی، پس از آوردن تعریفی جامع از جایگاه «توحید» به انواع توحید پرداخته و درجات آن را به نگارش درآورده است. وی «توحید» را دریای وسیعی می‌خواند که ساحلی برای غواصان آن وجود ندارد. آنجا محیطی بی‌زاویه و کرانه‌ای بی‌کناره است. «و اما توحید اصل است. و سخن در آن دراز است و آن از علم مکاشفه است. ولیکن بعضی از علم‌های مکاشفه به اعمال تعلق دارد به‌واسطه احوال و علم معامله جز بدان تمام نشود. توحید دریای واسع است ساحل ندارد.» (غزالی، ۱۳۷۷).

روپها چون زین بیابان درکنند	جمله سر از یک گریبان برکنند
گر بسی بینی عدد، گر اندکی	آن یکی باشد در این ره در یکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام	آن یک اندر یک، یکی باشد تمام
نیست آن یک کان آحد آید تو را	زان یکی کان در عدد آید تو را

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

در این مقام، از توحیدی سخن به‌میان آمده است، که در جان عارفان نشسته است و ایشان به هر چه می‌نگرند به یک فاعل مطلق می‌رسند. کسب این درجه از «توحید» به‌واسطه وجود نور الهی در دل عارف است. این‌جا مقام حال «حُریت» است. «یعنی بنده هیچ از خود نداشته باشد و از همه وابستگی‌ها آزاد باشد و تنها بنده خدا باشد.» (سراج، ۱۳۸۸). «و آنکه در وجود، جز یکی را نبیند و آن مشاهده صدیقان است، و صوفیان آن را «فنا» خوانند در توحید، از آن روی که جز یکی را نبیند و نفس خود را هم نبیند، و چون نفس خود را نبیند بدانچه مستغرق یکی باشد، از نفس خود در توحید او فانی بود به معنی آنکه از دیدن نفس خود فانی شده است.» (همان). عطار، رونده دریای عرفان را چون بدین جایگاه متصل می‌گردد، انتظار دارد که به‌جز او (معشوق) کسی دیگر را نبیند و بدین امر اقرار نماید که تنها یگانه هستی‌آفرین است، که جاودان است و زوالی در ذات و در صفات او نیست. وی گم شدن سالک را در این وادی، لازمه نیت او می‌داند. «توحید، گم شدن و محو گشتن است.» (فروزانفر، ۱۳۵۳).

هر که در دریای وحدت گم نشد	گر همه آدم بود مردم نشد
----------------------------	-------------------------

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

مرد سالک چون رسد این جایگاه	جایگاه مرد برخیزد ز راه
گم شود زیرا که پیدا آید او	گنگ گردد زان که گویا آید او

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

هیچ‌بودن نیز در این مرحله، بی‌معناست و هر کس در برابر معشوق به وجود هیچی خود بنزد، به‌یقین گرفتاری مدعی است. و برای غوطه‌خوردن در «جام معنی» به کلی ترک خود گوید تا بدان‌جا که هیچ اثری از وجود خود نبیند.

کسی این جام معنی می‌کند نوش	که کرده‌ست او سر خود را فراموش
-----------------------------	--------------------------------

(سرازانامه، ۱۳۹۷)

تا که از هیچی گرفتار آمدی	در گرفت خود گرفتار آمدی
---------------------------	-------------------------

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

حیرت

عطار، سرگشتگی سالک را در این وادی، پس از گذراندن پنج صحرای دردآفرین در پی دیدار هستی‌نگار، که در سردرگمی به‌سرمی‌برد، چون حسرتی در دل وی می‌داند و دم و بازدمی را که در این مقام از وجود جان تحفه می‌گیرد، همچون تیغی معرفی می‌کند که روح و روان سالک را هر لحظه در فراق یار، می‌خراشد. نشانه‌هایی که در وادی «توحید» نیز به‌دست آورده بود، از شدت حیرانی گم کرده و چنان مبهوت آن علایم گشته که هیچ خبری از خود

ندارد. «هر نفس تیغی برآن و آه و دریغی در پی، آه او با درد و سوز توأم، نه روزش روز است و نه شب او شب.» (فروزانفر، ۱۳۵۳).

مرد حیران چون رسد این جایگاه
هرچه زد توحید بر جانش رقم

در تحیر مانده و گم کرده راه
جمله گم گردد از او «گم» نیز هم

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

در چنین منزل که شد دل ناپدید
ریسمان عقل را سر گم شده‌ست

هر که او آنجا رسد سر گم کند
گر کسی اینجا ره در، یافتی

بل که هم شد نیز منزل ناپدید
خانه پندار را در گم شده‌ست

چار حد خویش را در گم کند
سر کل در یک نفس دریافتی

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

هر که او در وادی حیرت فتاد
می‌ندانم کاشکی می‌دانمی

هر نفس در بی‌عدد حسرت فتاد
که اگر می‌دانمی حیرانمی

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

چنان غرق در بی‌خودی خود می‌شود، که انگار هیچ اثری از وجودش در آن مرحله نمی‌بیند. به دلیل سرگشتگی و در اختیار خویش نبودن و از فرط حیرت، نظم چیدمان گفتمانی وی، بر هم می‌خورد و والاترین پارادوکس‌های مردان خدا و عارف و الامقام ما، در این جا شکل می‌گیرد. خود را تهی از همه چیز می‌بیند و لبریز از وجود عشق لقای معشوق است.

گوید اصلا می‌ندانم چیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم

وان «ندانم» هم ندانم نیز من
نه مسلمانم نه کافر پس چیم

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

در تماشای گلزار جمال او به حیرت افتاده و از او مدد می‌جوید. زیرا این نشان از نشانی او را فقط خود وی می‌داند. «حالتی است ناگهانی که سالک را دچار بهت و سرگشتگی می‌کند و اغلب در هنگام تأمل و تفکر بسیار بر سالک دست می‌دهد. و گاه چنان شود که در عین اشتیاق و طلب، دل را از وصول به مقصود برکنند و رسیدن بدان را میسر نشمارد... از آنچه مشاهده می‌کند در حیرت افتد.» (سعیدی، ۱۳۹۲). و کسب این حالت از مشاهده موجوداتی است که در چرخه وجود اوست. از این رو در پی دیدار وجود در حرکتی گردان، می‌گردد.

هیچ نشنیدم چو بشنیدم همه
زین عجب‌تر حال نبود در جهان

من ندیدم گر چه من دیدم همه
حالتی نه آشکارا نه نهان

(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

فنا

سالک برای رسیدن به مرحله «فنا» - محو در معشوق - ناگزیر است، که همه مقامات عرفانی عارفان را طی نماید و در هر مقامی اعتباری برای عارف است، که با ممارست و پایداری در مسیر و شناخت اندیشه‌های عرفانی به دست می‌آید. عطار، همه شش وادی پیشین را در این وادی می‌بیند. این جا محل لال شدن است. (بر زبان قفلی دوصد پهلو زنند)، خاموشی مطلق «گنگی و کروی و بیهوشی زنند.» (منطق‌الطیر، ۱۳۹۸). فراموشی از هر چه غیر محبوب است، رازدار بودن برای اغیار نه برای اختیار. و پرتوهای نورانی سیمرغ به اندازه‌ای فراگیر شده که هیچ اثری از هیچ سایه‌ای نیست. سایه، بی‌هویت شده است. (سایه‌ها برچیده شد در یک زمان)، هیچ ردی به جز رد سیمرغ نیست. اینجا دیگر سخن از تویی نیست، بلکه باید تهی از تویی شوی و همه او شوی تا بدان جا که «تو نمایی، حق بماند، والسلام» (منطق‌الطیر، ۱۳۹۸). «در حالت فنا، عاشق جز معشوق نبیند و دنیا و مافیها در نظرش نیاید. عاشقان با معشوق خود یکی شوند، و در آن حل گردند، و به صورت یک روح واحد درآیند.» (فاخوری و جر، ۱۳۸۱).

در رکابِ محو کن پایی ز هیچ	رخسِ ناچیزی بران جایی ز هیچ
(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)	(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)
سایه‌ای شو گم‌شده در آفتاب	هیچ شو، والله أعلم بالصواب
(مصبیت‌نامه، ۱۳۹۷)	(مصبیت‌نامه، ۱۳۹۷)
صدها هزار نقش در پردهٔ نقشِ معشوق به فنا رفتن. گم شدن سالکان در حقیقت معشوق. و به قول عطار، «کمالِ عارفان: در نیستی هست» (سررنامه، ۱۳۹۷)	
عود و هیزم چون به آتش در شوند	هر دو بر یک جای خاکستر شوند
(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)	(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)
تا چو دورانِ فنايِ تو بود	دوستت، بی تو به جای تو بود
(مصبیت‌نامه، ۱۳۹۷)	(مصبیت‌نامه، ۱۳۹۷)
عینِ وادی فراموشی بود	لنگی و کری و بیهوشی بود
(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)	(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)
بقای ما بلای ماست ما را	که راحت در فنايِ ماست ما را
(سررنامه، ۱۳۹۷)	(سررنامه، ۱۳۹۷)
چه راحت بیش از آن دانی و چه ناز	که فانی گردی و از خود رهی باز
فنا بودی فنايی شو ز هستی	که چون از خود فنا گشتی، برستی
(سررنامه، ۱۳۹۷)	(سررنامه، ۱۳۹۷)
عطار، در این وادی، جز معشوق کسی را نمی‌بیند و پرندگانی را که از شش وادی پُر از درد و رنج به سلامت گذشته‌اند، لیاقت هضم در سیمرغ می‌داند. خودی، معجون بی‌خودی شده است. نه اثری از خود است و نه خودبینی. و عاشق، آن زمان، بی‌خود شده است، که با خدا عجین گشته باشد. عطار، یکی دانستن عاشق و معشوق را فقط در صورت ظاهر می‌داند نه در صفات باطن.	
آن زمان کز خود رهایی باشدم	بی‌خودی عینِ خدایی باشدم
خویش را اول ز خود بی‌خویش کن	پس بُراقی از عدم در پیش کن
جامه‌ای از نیستی در پوش تو	کاسه‌ای پُر از فنا کن نوش تو
	(منطق‌الطیر، ۱۳۹۸)

نتیجه‌گیری

ماحصل تحقیق در اندیشه‌های عرفانی عطار، پژوهشگر را به نشانه‌هایی رهنمون کرده است که هر یک از اندیشه‌های او، پلی برای رسیدن به حقیقت جمال و جلال یگانه هستی است. عطار، برای رسیدن به مقاصد عرفانی، پله‌هایی را معرفی می‌کند که دانستن آنها برای هر سالک در مسیر سلوک، لازم است. اندیشه‌های عطار زمینه‌های عرفانی دارد و چنگ‌زدن به ریسمان همین باورهای عرفانی است که وی را صاحب تجربیات عرفانی کرده است. معتقد است که این اندیشه‌ها، باید در باور هر مریدی گنجانده شود و عمل به آنهاست که سالک را به درجهٔ عارفی می‌رساند. وادی‌های عطار، چرخهٔ حرکت دورانی شش به یک است که هر سالکی را پس از گذراندن شش مسیر به «فنا» فی‌الله می‌رساند و در نهایت باقی بالله می‌شود. شناساندن منازل عرفانی، از طرف مرشد، چراغ هدایتی است که مریدان، مسیر عرفانی را با دانش و آگاهی بیشتر و بهتر بیمایند. هر مسافری برای رسیدن به هر مقصدی، نیازمند مقدماتی است تا با فهمیدن آنها و اجرای درست رهنمودها، دست‌یافتن به هدف برای او آسان‌تر و مطمئن‌تر شود. اندیشه‌های عرفانی با تجربیات عرفانی، دو مقوله‌ای متفاوت با جایگاه ویژه خود است. از این رو، بیان شد که مقدمهٔ دریافت تجربیات عرفانی، دانستن و پیچیدن در لایه‌های اندیشه‌های عرفانی است. آنچه دانستی، ماندنی و پیمودنی است اندیشهٔ عرفانی و آنچه دیدنی و

نمودنی است، تجربه عرفانی قلمداد می‌شود. هفت وادی عرفانی، از زبان عطار و در سبک و سیاق قلم وی بررسی شد و نظرانی از پژوهشگران صاحب‌نظر نسبت به وادی‌ها به‌ثبت رسیده است تا مخاطبان علوم عرفانی نسبت به مراحل سلوک عرفانی واقف‌تر و موافق‌تر گردند. اولین گام عاشق، در باورهای عرفان‌خیز، «طلب» است و به قول «ابن سینا» «ارادت» است. و «برتلس» به‌دنبال آموزه‌های حلاج رفته و از متن نگاشته‌های مربوط به وی، «اراده» (مشیت) را اولین رهگذر یک سالک می‌داند. و تعاریفی استوار از مراحل دیگر عرفانی از دیدگاه محققان به نگارش درآمد که به باور پژوهشگر، هیچ تعریفی دلنشن‌تر و مطمئن‌تر از دیدگاه عطار در تاریخ عرفان به چشم نمی‌خورد. این نگاه ساده پرمحتوای عطار سبب شده است تا مخاطب اندیشه‌های او با آگاهی و بینایی دقیق‌تر و عمیق‌تر به محتوای باورها و اعتقادات عرفانی‌اش، پی ببرد، زیرا لازمه رسیدن به حقایق ربّانی، اشراف داشتن کامل، به اندیشه‌های عرفانی است. این دو ترکیب به حدّی به هم نزدیک‌اند که بسیاری از پژوهشگران، هر دو را یکی به‌شمار آورده و گاهی هر یکی را به جای دیگری به‌کار گرفته‌اند. مشخص شد که اندیشه‌های عرفانی درسی پیش‌نیاز برای رونده مسیر عرفان است تا به تجربیات عرفانی دست یابد. جریان‌های فکری عرفانی فراوانی در طول تاریخ عرفان‌پویی و عرفان‌جویی شکل گرفته است که حرکت در مسیر عرفان را جدای از اندیشه‌های عرفانی نمی‌دانستند و هر گروهی، منازلی را معرفی کرده و بر مریدان واجب می‌کرده‌اند که حرکت در این مسیر جز دانایی و توانایی در فهم اندیشه‌ها و پیمودن در محتوای عرفانی آنها، کاری است سخت و گاهی به‌حدّ محال می‌رسد.

مشارکت نویسندگان

صد در صد نگارش مقاله، به عهده نویسنده اصلی (ابراهیم محمدی) است.

تشکر و قدردانی

سپاس فراوان از سرکار خانم نیایش محمدی که در امر ترجمه تفصیلی مقاله همکاری داشته‌اند.

تعارض منافع

هیچ‌گونه تعارض منافع توسط نویسندگان بیان نشده است.

COPYRIGHTS



©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

منابع

- آگوستین قدیس (۱۳۹۱). *اعترافات آگوستین قدیس*، مترجم افسانه نجاتی، چاپ سوم، تهران، انتشارات پیام امروز. آندی، رنه (۱۳۷۸). *عشق*، ترجمه: جلال ستاری، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.
- ابن سینا، ابوعلی (۱۳۱۶). *اشارات و تنبیهات*، با مقدمه و حواشی و تصحیح نصرالله تقوی، تهران، چاپخانه مجلس. غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۷). *احیاء علوم الدین*، ترجمه: مؤیدالدین محمد خوارزمی به کوشش حسین خدیوچم، چاپ دوم، تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۸۴). *شرح راز منطق الطیر عطار*، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- حسینی کارزونی، سید احمد، یوسف قنبری، فرزانه، هواسی، جعفر (۱۳۹۸). «کاربرد نماد و تمثیل در شعر عطار نیشابوری»، *فصلنامه تحقیقات تمثیلی در زبان و ادب فارسی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، شماره ۳۹، ۱۱۷-۱۳۵.
- دوباتن، آلن (۱۳۹۵). *سیر عشق*، ترجمه: زهرا باختری، تهران، انتشارات چترنگ.
- ستاری، جلال (۱۳۷۴). *اسطوره و رمز (مجموعه مقالات)*، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش.
- سراج، ابونصر عبدالله ابن علی (۱۳۸۸). *اللمع فی التصوف*، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه: دکتر مهدی محبتی، چاپ دوم، تهران، نشر اساطیر.
- سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح الدین (۱۳۴۲). *غزلیات سعدی*، با استفاده از نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، تهران، انتشارات سپهر.
- سعدی، گل بابا (۱۳۹۲). *فرهنگ جامع اصطلاحات عرفانی (باتکیه بر آثار ابن عربی)*، چاپ اول، تهران، انتشارات زوآر.
- شریفی، فاطمه، سلطانی، منظر (۱۳۹۴). «بررسی و تبیین اندیشه‌های عرفانی عطار نیشابوری» *فصلنامه علمی - پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»*، دوره ۶ (۲۳)، ۴۱-۶۷.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم (۱۳۷۹). *دیوان غزلیات*، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات نگاه.
- (۱۳۹۷). *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سخن.
- (۱۳۹۲). *الهی‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن.
- (۱۳۹۷). *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سخن.
- (۱۳۹۸). *منطق الطیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات سخن.
- (۱۳۸۱). *تذکره الاولیاء*، با مقدمه جواد سلماسی‌زاده، چاپ اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی اندیشه‌گستر.
- (۱۳۸۰). *منطق الطیر*، به اهتمام و تصحیح صادق گوهرین، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فاخوری، حنا، جر، خلیل (۱۳۸۱). *تاریخ فلسفه در جهان اسلام*، ترجمه عبدالحمید آیتی، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۵۳). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*، چاپ

دوم، تهران، انتشارات کتابفروشی دهخدا.

فهیمی، رضا، جهانی قادی، محمدعلی، فرخزاد، ملک محمد (۱۳۹۹). «بررسی و تحلیل اندیشه‌های کلامی عطار نیشابوری (با نگاهی به مثنوی‌هایش)» متن پژوهی ادبی، دوره ۲۷ (۹۵)، ۲۱۱-۲۳۹.

کاشانی، عزالدین محمودبن‌علی (۱۳۸۹). مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ اول، تهران، انتشارات زوآر.

محمدی ملایری، احمد (۱۳۷۴). «اندیشه عرفانی عطار»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۰، ۱-۱۹.